

نکاتی چند پیرامون تاریخنگاری جایگاه زنان در جنبش مشروطه

(خسرو شاکری، استاد بازنشسته ی تاریخ، پاریس)

یکی از دشواری های شناخت تاریخ ایران نبود تاریخنگاری گسترده و دقیق است. روشن است که بدون تاریخنگاری هرچه گسترده تر و دقیق تر نمی توان تاریخ یک کشور، یک شهر، یک حزب، یا یک واقعه مهم تاریخی را بازسازی و تحلیل کرد تا شناخت آن میسر افتد. علم تاریخ و فن تاریخنگاری در ایران دچار دشواری های متعددی اند که برخی از آن ها را در اینجا به اختصار ذکر می کنیم :

- نگرش ایدئولوژیک به تاریخ همچون وسیله ای که یک جریان سیاسی یا فکری را در انظار مردم یا نسل های آینده موجه جلوه دهد؛

- بر همین نسق، از بین بردن مدارک و اسنادی که بر دیگر رویدادها، پدیده ها، جریان های فکری، شخصیت های مغایر یا رقیب در گذشته یا حال پرتو می افکنند، و لذا از نقش انحصاری تدوین کنندگان تاریخ «اصلی» می کاهند؛

- از بین بردن اسناد و مدارک تاریخی که خطاها، زشتی ها، و پلیدی های خودی را مستند می کنند، تا مبادا آن ها به دست دشمنان (پلیس سیاسی)، رقبای، یا تاریخنگاران غریبه بیفتند و از چنین اسنادی «سوء» استفاده شود یا با استفاده از آن ها تصویر دیگری جز تاریخ های رسمی (دولتی، حزبی، و غیره) به معاصران یا آیندگان داده شود؛

- اهمال و کوتاهی در نگهداری اسناد و مدارک تاریخی، یا خاطرات شرکت کنندگان در تاریخ، چه «مهم» و چه «غیر مهم»؛
- عدم توجه به اهمیت تاریخ و تدوین خاطرات از طرف شرکت کنندگان «بزرگ» و «کوچک» در یک رویداد و نهضت تاریخی؛ یا ثبت و انتقال نادقیق اسناد و مدارک تاریخی؛

- از بین رفتن اسناد و مدارک تاریخی توسط سوانح طبیعی، جنگ، یا هجوم قوم های مخرب مهاجم؛ و الخ؛
- اهمیت نداشتن تاریخنگاری در جامعه ایدئولوژی زده ای که تحقیق تاریخی را بی اهمیت و کم ارج می کرده است (باید افزود که انتقال و انحصار طلبی نیز در دلسرد کردن تاریخنگاران کم تأثیر نبوده اند).

از گذشته های دور تا انقلاب مشروطیت همه عوامل یاد شده در بالا در ناقص ماندن تاریخنگاری ایران مؤثر بوده اند. اما از مشروطه به این سو، مسلماً برخی ازین عوامل یا هیچگونه نقشی در نقص مواد تاریخنگاری ایران نداشته اند، یا تأثیر منفی مهمی نگذاشته اند. اما برخی دیگر تأثیر منفی گذاشته اند. مثلاً، در نهضت جنگل به این علت که کوچک خان و نزدیکان به او بسیاری از اسناد و مدارک را برای حفاظت در محل هایی در جنگل چال و مخفی می کردند تا به دست دشمن (روسهای تزاری، دولت مرکزی، یا مقامات بریتانیا) نیفتند؛ با از میان رفتن کسانی که در حفظ آنها کوشیده بودند، آن اسناد هم برای همیشه از دست رفتند. می توان گفت که در مورد برخی از جنبش های کم دوام بعد از نهضت جنگل نیز چنین بوده است. اما در مورد از بین رفتن اسناد راجع به مشروطیت، نهضت ملی کردن نفت، یا احزاب یا گروه های مؤثر در این دو رویداد مهم تاریخی نه سوانح طبیعی، چون زلزله یا سیل، مؤثر بوده اند، نه هجوم اقوام وحشی مهاجم، چون مغولان در از بین بردن کتابخانه معروف نیشابور و غیره. عواملی که در ناقص ماندن این دو نهضت تأثیر بسزا داشته اند عناصری بوده اند که یا به اراده یا کوتاهی انسان ها مربوط بوده اند. اینکه ما تا سال های اخیر جز کلیاتی در مورد نقش سوسیال دمکرات های عهد مشروطه نمی دانستیم؛ یا برغم وجود اسناد مهمی در آرشیو های بریتانیا راجع به حرکت روحانیون در سال های پیش از مشروطیت که زمینه ساز جنبش بعدی شدند، ما از آن ها بی خبر مانده ایم و نتوانسته ایم از آن ها استفاده تاریخنگارانه بکنیم؛ یا اینکه اسناد و خاطراتی که در این سال های اخیر از بایگانی های دولتی یا خصوصی منتشر شده اند اما چندین دهه از دسترس تاریخنگاران دور بودند؛ یا هیچ کوششی در جهت دسترسی و ترجمه اسناد و مدارک موجود مربوط به مشروطیت (بویژه روزنامه های حاوی گزارش های شرک کنندگان قفقازی در آن نهضت) در قفقاز و روسیه انجام نگرفته است، همه و همه از عوامل برشمرده در بالا ناشی می شوند.

با توجه به اهمیتی که، بویژه در سال های اخیر، به نقش زنان در جامعه ایران (بخصوص در دوران مشروطه) داده شده است، چند مثال تاریخی زیر این نکته اساسی را آشکار می کنند که، از یک سو، اهمیت لازم تاریخنگاران به پژوهش در مورد جایگاه و نقش واقعی زنان در آن جنبش داده نشده است؛ اما، از دیگر سوی، بسیاری نوشته های اغراق آمیز با مقاصد ایدئولوژیک در مورد آنان عرضه شده اند. برای اینکه بدانیم که جایگاه زنان در آن نهضت چه بود و تا چه حد آنان از الگوهای اروپایی ملهم بودند یا نبودند، باید به اسناد، نه تنها تاریخی، که حتی به گزارش و نوشته های مردمشناسانه رجوع کرد و تحقیق را به پیش برد. با عطف توجه به سند این ناشناخته می کوشیم برخی نقایص تاریخنگاری در مورد جنبش مشروطیت را طرح کنیم؛ آنگاه دیده خواهد شد که شناخت ما از کل آن نهضت به مراتب ناقص تر است.

سند شماره یک : تلگراف انجمن زنان ایرانی در استانبول است به ملکه آلمان، متنی که عدم آگاهی سیاسی ابتدائی آنان را آشکار می کند، در حالی که استانبول در آن زمان دریچه ای به اروپا محسوب می شد و بسیاری از مهاجران و تبعید شدگان ایرانی در آنجا می زیستند و، لذا، می بایستی با اوضاع کلی اروپا آشنا می بوده باشند. این تصور دشوار نیست که زنانی که باید از نزدیکان به انجمن سعادت ایرانیان در استانبول بوده باشند - انجمنی که رابط فعالان سیاسی ایران، بویژه تبریز با کمیته های اروپایی مدافع انقلاب بود- تحت تأثیر یا به تشویق آن فعالان سیاسی دست به چنین اقدامی زده بوده باشند. از متن تلگراف در آن اوضاع و احوال ملاحظه می شود که دست زدن آن انجمن به چنین کاری تا چه حد نیندیشیده بود، چه اگر قرار بود زنی یا زنانی در اروپا به دفاع از انقلاب ایران تشویق یا دعوت شوند، ملکه امپریالیسم آلمان مسلماً نمی توانست چنین کسی بوده باشد. معلوم نیست، در حالی که برخی از ایرانیان با شخصیت ها لیبرال-دمکرات و نیروهای چپ اروپا در تماس بودند و توانسته بودند حمایت آنان را نسبت به مشروطیت جلب کنند، چرا انجمن زنان باید دست به چنین اقدام نامربوط و غیر موثری زده بوده باشد. در عین حال باید توجه کرد که متن این سند در دسترس بوده است، اما در ادبیات سیاسی زنان یا مشروطه هرگز از آن یاد نشده است؛ آیا نمی توان گفت که این عدم توجه باید ازین رو بوده باشد که خواسته اند این کمبود انجمن زنان در استانبول در تاریکی بماند و از تصویر ایدئولوژیکی بکاهد که برخی در صدد اند در مورد نقش زنان در مشروطه بتراشند؟ یعنی عامدانه از آن چشم پوشی شده است؟

سند 1

درخواست انجمن زنان ایرانی در قسطنطنیه از ملکه آلمان¹

علیاحضرت ملکه آگوستا ویکتوریا،

کمیته [انجمن] زنان ایرانی مقیم قسطنطنیه بخاطر خواهران خود در ایران از آن علیاحضرت این درخواست خاضعانه را دارد که به نام زنان و انسانیت لطفاً از نفوذ بزرگوارانه خود استفاده کنند و در دفاع از خواهران ما برای پایان دادن به جنایت و خونریزی توصیف ناپذیر در ایران و ظلم بر خواهران ما توسط نیروهای شاه اقدام کنند. علیاحضرتا، لطفاً سپاس بی پایان این چاکران خود را بپذیرید.

عالیه، رئیس انجمن،

زهره، دبیر کمیته

¹ "An die Kaiserin Augusta Viktoria, Neues Palais," 8.9. 1908; Auswertiges Amt, A 18934, Persien, No. 1, Bd. 30; B.G. Martin, *German-Persian Relations, 1873-1912*, Gravehage, Netherlands, 1959, p. 155.

سند شماره دوم از روزنامه سرشناس تایمز لندن به دست آمده است و قاعدتاً بایستی شناخته می بوده و به آن رجوع داده می شده باشد. این سند، در عین بیان هشیاری تدوین کنندگان آن نسبت به جنبش زنان بریتانیا برای تأمین حقوق خود است، از عدم آگاهی آنان به توان زنان بریتانیا نیز حکایت می کند. چنانکه خود اتحادیهء حمایت از حق زنان در بریتانیا خاطر نشان خواهران ایرانی شان کرد، زنان بریتانیا دارای چنان نفوذی نبودند که توانسته بوده باشند حقوق خود را کسب کنند، اما مبارزه می کردند و سرانجام بسیاری از حقوق خود، از جمله حق رأی، را کسب کردند. توجه انجمن زنان تهران (یا کسی یا کسانی در میان آنان) به جنبش زنان در بریتانیا، آن هم از تهران، نه استانبول، حاکی از آگاهی آنان نسبت به وجود و فعالیت های زنان بریتانیاست، اگرچه توقعی که از خواهرانشان در ماوراء دریا ها می رفت به مراتب بیش از آن بود که آن خواهران برای خود قائل بودند. این سند همچنان حاکی از میهندوستی زنان مشروطه خواه ایرانی است که در درجهء اول نگران سرنوشت کشور بودند، کشوری که مورد تجاوز یک حکومت زورگویی متجاوز خارجی بود. در اینجا، همانند تلگراف به ملکهء آلمان در بحبوحهء مقاومت تبریز، آگاهی زنان هنوز به آگاهی به حقوق خود ایشان نرسیده بود، و اگر هم رسیده بود، حیات ملی برحقوق آنان ارجحیت داشت، چه اگر ایران اسیر روسیه می شد، نه حقوق زنان تحقق می توانست پذیرد و نه حقوق مردان. اما این آگاهی ملی پیشینهء ضروری آگاهی به حقوق زنان نیز بود؛ دست کم شرکت، حتی محدود، در جنبش مشروطه و برای دفاع از میهن تجربه های نخستین را برای اقدامات بعدی فراهم می آورد.

اینکه این سند نیز در شناخت تاریخی جایگاه زنان در جنبش مشروطیت تا کنون مورد استفاده قرار نگرفته است و رد پایی از آن در نوشته های مربوط به زنان در مشروطه دیده نمی شود، ناشی از عدم علاقه به تحقیق در یک منبع علنی است، که بویژه به علت مقابلهء خبرنگارش با ادوارد برآون در دوران مشروطه شناخته شده تر از آن است که نیازی به توصیف داشته باشد.

سند 2

فراخوان انجمن زنان ایران خطاب به اتحادیهء حامی حقوق زنان در بریتانیا و پاسخ به آن²

«خطاب به انجمن حمایت از حقوق زنان، لندن،

دولت روسیه با یک اولتیماتوم از ما [ایرانیان] می طلبد که استقلال خود را تسلیم [وی] کنیم. گوش های مردان [سیاسی] اروپا شنوایی خود را برای فریاد های ما از دست داده اند. آیا شما زنان نمی توانید به به یاری ما بیایید؟»

پاسخ تلگرافی اتحادیهء سیاسی و اجتماعی زنان:

«... انجمن زنان ایران، تهران: فراخوان دردمندانهء شما رسید. نگویندخانه، ما نمی توانیم دولت بریتانیا را واداریم که به ما هموطنان خودشان آزادی سیاسی بدهد. ما همان قدر هم در تأثیرگذاری بر اقدامات آن [دولت] در مورد ایران ناتوانیم. دل های ما عمیقاً همبسته با خواهران ایرانی است و اقدامات رزمنده و میهندوستانهء آنان را می ستاییم.

پانکهرست؛ پتْرِیک لورنس

شرکت زنان در تظاهرات برای دفاع از خاک ایران در برابر تجاوز روسیه³

² "Appeal from the Women," *The Times*, 7 December 1911.

³ "Patriotic Demonstrations by Women," *The Times*, 5 December 1911.

تظاهرات میهن‌دوستانه [برای مقابله با تجاوز روسیه] ادامه دارند. یک چهره شگفت‌انگیز [این تظاهرات] شرکت برجسته زنان در این تظاهرات است. در یک تظاهرات بزرگ زنان که در مسجد بزرگ سپه سالار برگزار شد خطابه‌هایی از طرف سخنوران زن ایراد شد؛ گفته می‌شود که این سخنرانی‌ها از فصاحت بسیار برخوردار بودند. بانویی اعلام داشت، اگر چه در قانون [شریعت] اسلام شرکت زنان را در جهاد ممنوع می‌کند، با این همه زنان [ایران] در آن شرکت خواهند جست. زنان بویژه در مورد تحریم کالاهای روسی مصر بودند. ...

سند سوم این نکته را آشکار می‌کند که:

- نخست، چگونه یک خبرنگار مهمترین روزنامه آن زمان، *تایمز* لندن، چه گزارش غلط و تحریف شده‌ای از سخنرانی یک نماینده‌ی مدافع حقوق زنان در مجلس شورای ملی ارائه داده بود.

- آیا درج ناقص و تحریف شده‌ی این خبر در *تایمز* لندن، که معمولاً منبع معتبری شناخته می‌شود، محقق رجوع‌کننده به آن را دچار خطا نمی‌کرد؟ بویژه با توجه به این نکته که در «توضیح تصحیحی» «منبع معتبر»⁴ که یک هفته بعد در آن نشریه به چاپ رسید، که نه تنها گزارش خبرنگار را تصحیح نمی‌کرد، بلکه آن را مغشوش‌تر هم می‌ساخت؟ با توجه به اینکه رجوع به *روزنامه رسمی کشور* آن دوران (که بسختی در دسترس است)، آیا یک محقق سهل‌انگار و بی‌مسئولیت، که عادت به رجوع به منابع اصلی را به خود نمی‌دهد، با رونویسی بدون ذکر مأخذ، یا انتحال، خود و خواندگانش را به بیراهه نمی‌کشاند؟ چه بسا که، به علت سهل‌انگاری و انتحال، یک خطای اولیه یا جعل نویسنده‌ی یا گزارشگری در اثر تکرار توسط دیگران به یک «حقیقت تاریخی» بدل شده‌اند! دو نمونه کوچک اما با اهمیت، نشان می‌دهند که چگونه در اثر عدم دقت یا قصد عامدانه به تحریف یک حرف نادرست به حقیقت تاریخی بدل شده‌اند. بینیم چگونه نام حکومت ائتلافی‌ای که کوچک‌خان جنگلی و حزب کمونیست ایران. در خرداد 1299 در رشت تحت عنوان «جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» ایجاد شده بود در اثر سوء نیت تاریخنگاران استعماری مخالف کوچک‌خان، که می‌خواستند او را تجزیه طلب نشان دهند، آهسته آهسته تبدیل به «حقیقتی تاریخی» شد به نام «جمهوری گیلان» -- تحریفی که از آن نتایج نامطلوبی در مورد نهضت جنگل‌القاء شده است. یا، مثلاً، تکرار ادعای کاذب ایران‌شناسان شوروی دایر بر اینکه سرگو آردژونیکدزه در جنبش مقاومت علیه محمد علی شاه شرکت جسته بود، در حالی که اقامت او در ایران مربوط به دوران پس ازین زمان بود و آن سرگویی که در آن جنبش مقاومت شرکت جسته بود و مقالاتی چند هم در مورد آن نهضت در روزنامه‌های گرجی منتشر کرده بود یک پستی‌گرجی بود که نوشته‌هایش را «سرگو (سرجو) گرجی» امضا می‌کرد و پس از بازگشتش به روسیه، همراه با تنی چند از همکارانش، توسط پلیس تزاری دستگیر و اعدام شد.⁵ برای «اثبات» این جعل عکسی هم از سر آردژونیکدزه در یک تصویر ستارخان (با همان شیوه‌ی که تصویر تروتسکی از کنار لنین حذف شده بود) مونتاژ شد - جعلی که، صرف‌نظر از آشکار بودنش در خود عکس، جاعلش خود پس از سقوط شوروی، در روزگار سرخوردگی آخر عمر، بر این نویسنده فاش گفت.⁶ نتایج تحریف آمیزی که طی ده‌ها ازین تحریف عمدی گرفته شده‌اند تنها به پایمال شدن حق آن پستی‌گرجی انقلابی محدود نمی‌

⁴ این منبع ممکن است دبیر سفارت بریتانیا در تهران والتر الکساندر سمارت (W.A. Smart) بوده باشد.

⁵ در مورد سرگو گامدلیشویلی و اختلاط او با آردژونیکدزه نگاه کنید به خ. شاکری، *پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دمکراسی*، اختران، تهران، 1384، صص 54-252، 10-309.

⁶ این شخص محرمانه‌ی شمیله بود که در جوانی در سازمان جوانان حزب کمونیست فعالیت کرده بود و سپس به حزب توده پیوست، و پس از تأسیس فرقه دمکرات آذربایجان، از فعالان درجه‌ی یک آن شد و به باکو مهاجرت کرد. او این «راز» را در سپتامبر 1992 بر این نویسنده فاش کرد. برای ملاحظه عکس، نگاه کنید به، *پیشین*، تصاویر. این تصویر برای اولین بار در *سالنامه* حزب توده (لایپزیک، 1349) به چاپ رسید.

شود، بل یکی از پایه های مهم تدوین این تر بوده است که تنها بلشویک های روس به دفاع از مشروطیت مدد رساندند، تزی که در خدمت منافع حزب و دولت شوروی بود و چپ ایران را در بررسی تاریخ مشروطیت دچار انحراف می کرد، یا هنوز می کند.

- نکته سوم اینکه تاکنون کسی به این پژوهش نپرداخته است که این نماینده مجلس از همدان که بود⁷ و دلایل فکری یا سیاسی او برای طرح حق رأی زنان در آن زمان کدام بودند؟ آیا او تحت تأثیر آموزش غربی یک چنین پیشنهادی را عرضه کرد؟ یا نه، اندیشه او ریشه های ایرانی در شناخت حق زنان داشت؟ ما در مورد پیشینه های آموزشی یا سرنوشت این نماینده مجلس پس از اولتیماتوم روسیه به سال 1290 خورشیدی هیچ نمی دانیم. نمی توان گفت که این پیشنهاد، هر چند هم در مقام مقایسه با کشوری چون بریتانیا «واقع بینانه» به نظر نیاید، آنقدر بی اهمیت بود که پژوهشی را لازم نمی شمرده است؛ آیا شایسته تحقیق نبود که بدانیم چرا، به غیر از برخی گروه های چپ که این حق زنان را همواره در برنامه خود داشتند، تا انتخابات مجلس هفدهم کسی از میان نمایندگان مجالس ایران پیدا نشد تا در مورد آن پیشنهاد پیگیری کند؟ مگر در دوران مصدق که در نظامنامه انتخاباتی پیشنهادی دولت حق انتخاب برای زنان ملحوظ شده بود - پیشنهادی که حتی در دوران «مدرنیزاسیون» رضا شاهی ملحوظ نشده بود، رضا خانی که «کشف حجاب» زورکی را نشانه تمدن می دانست.⁸

- سرانجام به علت فراموش کردن پیشنهاد وکیل همدان تا انتخابات مجلس هفدهم کسی از میان محققان نپرسید که اگر، بنابر تفسیر سید حسن مدرس، برآستی دستور محرومیت زنان از سوی خداوند و از طریق قرآن ابلاغ شده بود، پس چگونه است که پس از انقلاب آیت الله خمینی، هر چند بیخ نحوی غیرمستقیم، در تأیید وکیل همدان اتخاذ موضع کرد تا نظر سید حسن مدرس؟ اگر، بنابر موضع حاکم کنونی، تفسیر آیت الله خمینی خلاف کتاب آسمانی نبود، پس باید پذیرفت که از مجلس دوم تا انقلاب، نه تنها تقریباً نزدیک به نیم قرن حقوق (صوری)⁹ زنان ایران برای شرکت در انتخابات ضایع شده بود، بلکه نمی توان کاهلی و سکوت نیروهای لیبرال-دمکرات و چپی های را بر آنان بخشود که در جهت روشن کردن این حق زنان نکوشیدند. (بیاد بیاوریم، مثلاً، تا مادامی که سلیمان میرزا زنده بود زنان حتی حق عضویت در حزب توده را هم نداشتند، چه برسد به حق رأی).

- این پرسش هم مطرح است که آیا تغییر کل اوضاع و احوال سیاسی کشور در این پنجاه سال تفسیر آیت الله خمینی از کلام آسمانی را میسر نساختند؟ و اگر تغییر اوضاع و احوال سیاسی (از جمله شرکت گسترده زنان در انقلاب) چنین تغییر مهمی را موجب شدند، آیا نباید در بازسازی تاریخ از کوچکترین شواهد تاریخی برای نشان دادن جایگاه زنان در مبارزه برای حقوق ملی و حقوق ویژه خودشان کوشا بود؟

⁷ بنابر نوشته ی مهدی بامداد (شرح حال رجال ایران ...، 6 جلد، تهران، 57-1347، ج 3، صص 26-325)، نام این نماینده ی مجالس اول و دوم حاج شیخ محمد تقی وکیل الرعایای همدانی، فرزند حاج شیخ محمد میدانی، بود، که از پیش از مشروطیت «به شغل دلالی در امور تجارته مشغول بود». بامداد او را مردی «روشنفکر و درستکار» معرفی می کند که در میان مردم «شهرتی به درستی و امانت پیدا کرد». او می نویسد که این نماینده پیشنهاد خود را در مجلس اول ارائه داد - امری که بنابر اسناد مجلس درست نیست - و می افزاید سید محمد بهبهانی بلافاصله پیشنهاد اخراج او را از مجلس داد. بامداد می آورد که نماینده ی همدان عضو هیئت مدیره ی پس از خلع محمد علی شاه و نیز صندوقدار آن بود. بامداد بدون مأخذ او را به ارتشاء و به هم زدن «ثروت متناهی» متهم می کند. «اختلال دماغی» ای که به او نسبت داده بودند بایستی از جانب عناصر ارتجاعی و بخاطر پیشنهاد او در مجلس برای دادن حق رأی به زنان بوده باشد.

⁸ در قانون انتخابات پیشنهادی مصدق برای مجلس هفدهم حق رأی زنان ملحوظ شده بود. برای عدم اجرای آن نگاه کنید به یدداشت حسن مکی در پائین. حزب توده در برنامه رسمی خود، در عین دفاع بی رودربایستی پیرامون «حق اقلیت های ملی» در یکی از مواد اولیه برنامه خود، هیچ سخن صریحی از حق رأی زنان به میان نیاورد، بلکه به یک فرمول کلی، کشدار، و قابل بحث اکتفا کرد: «حزب توده ایران رهائی بانوان و برقراری حقوق اجتماعی و سیاسی آنان را یکی از مواد مراننامه خویش قرارداد است...» نگاه کنید به «حزب توده چه می گوید و چه می خواهد. تشریح مراننامه حزبی»، در خسرو شاکری، اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و

کمونئیستی ایران، 23 جلد، فلورانس (مزدک) و تهران (علم)، 1982-1969، ج 1، ص 263.

⁹ می گویم صوری، چون در دوران استبداد رضاشاهی حق رأی مردان نیز با تقلبات انتخاباتی زبین می رفت.

اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، آیا باید همواره با این نمونه ی فکری (پارادیم) اندیشید که همهء مبارزات زنان ایران ملهم از الگوهای خواهران غربی آنان بوده است، یا نمونه ی فکری دیگری هم می تواند مورد استفاده قرار گیرد؟ مثلاً، آیا این مبارزات نمی توانند از الگوهای تاریخی در خود جامعهء ایران سرچشمه گرفته باشند؟ یکی از داده های تاریخی جایگاه زنان در جنبش مشروطیت داستانی است که میخائیل پاولویچ در یکی از مقالات خود در مجلهء *جهان مسلمان* ذکر می کند: شرکت مسلحانهء زنان در کنار مجاهدان بخاطر دفاع از مشروطیت و مجلس ملی که محمد علیشاه ویران کرده بود. پاولویچ خاورشناس روس طی آن مقاله، که پس از مشروطیت در پاریس منتشر کرد، نوشت: «در نهضت مشروطهء ایران زنان نیز شرکت داشتند. عکس یک دستهء شصت نفری از زنان چادر به سر و تفنگ به دست ایرانی اکنون در اختیار ماست. اینان از محافظان سنگر های تبریز بودند. جریدهء *حبل المتین* می نویسد در یکی از زدوخوردهای بین اردوی انقلابی معروف ستارخان با لشگریان شاه بین کشته شدگان انقلابی جنازهء بیست تن زن انقلابی پیدا شد. [و نیز] در متینگ مربوط به مبارزهء مشروطیت ایران زنان ایرانی به تعداد زیادی شرکت داشتند.¹⁰ آیا می توان برای این رویداد مهم تاریخی نمونه ای فکری در تاریخ مبارزات معاصر زنان غربی یافت؟ اگر نه، نباید الگوی این اقدام را در تاریخ مردم شناسانه یا فولکلور خود ایران جست؟ آیا تحقیقی در داستان هایی که مادران و مادر بزرگ ها، و دیگر زنان برای دختر بچه ها می گفتند شایسته نبوده است که در برخی از آنها دختران جوان با پوشیدن لباس زرم مردانه به نبرد می روند؟¹¹

الگوی زنانی که شوستر از آنان در مقاله هایش در *مجلهء هرست* (Hearst Magazine) و نیز در کتابش به نام *اختناق ایران* (ص 198)¹² یاد می کند یک الگوی غربی بود؟ شوستر آمریکائی که برای ادارهء امور مالیاتی ایران از جانب مجلس دوم به ایران دعوت شده بود و زیر فشار روسیه و بریتانیا و نیز ارتجاع داخلی ناگزیر از ترک ایران شد در مقالات و کتابش، پس از ستایش فداکاری و از جان گذشتگی زنان ایران در مشروطیت، می آورد هنگامی که مزمهء تهدید قانون اساسی و مجلس دوم به گوش می رسید، سیصد نفر زن (مادر، خواهر، و دختر) چادر به سر در برابر مجلس حاضر و خواستار دیدار رئیس مجلس شدند. در ملاقات با رئیس مجلس آنان طپانچه های خود را از زیر چادر ها بیرون کشیدند و اعلام داشتند، در صورتی که نمایندگان قانون اساسی را محترم نشمرند و تسلیم تهدیدات خارجی شوند، ایشان تکلیف نمایندگان را روشن خواهند کرد.» (این اقدام نمی تواند با اقدام نویسندگان آن تلگراف به اتحادیهء زنان بریتانیا مذکور در بالا بی ربط نبوده باشد.) بیاد بیاوریم آن زن «نظامی» به نام «قمر نظام، صبیبه ی تیب علی اکبر نظنزی»، را که مدتی با لباس مردانه در سلک اتباع نایب حسین مُنسلک و مشغول عملیات جنگی بود. او «به جرم ممانعت از ازدواج با ماشالله خان محبوس» شد و «با تدبیر و رشادت خود از حبس فرار» کرد. در زمان فرماندهی ماژور فضل الله خان «دختر فوق الذکر اسلحه [ها]ی خود را که عبارت از صد قبضه تفنگ بود، به انضمام هشت رأس اسب تسلیم مأموران دولت نمود و خود در ژاندارمری به درجه ی آژدانی [آجودانی] استخدام» شد. قمر نظام مکرراً امنیت قسمت مهمی از طرق و شوارع را عهده دار شد و چند دسته از سارقین ... و دزدانی را که از زندان فرار نموده [بودند] دستگیر کرد ... قمر نظام در هنگام ادای وظیفه چندین گلوله خورد و دست چپش در خدمت به دولت از اثر گلوله بکلی معیوب شد ... امروز [بهمن 1301] این دختر در اصفهان مشهور به کلانتر و در دوائر نظامی مستخدم [کارمند] است. قمر نظام دختری شجاع، موقر، و خوش سیماست و با همقطاران ذکور خود با کمال متانت رفتار می کند و محسود بسیاری از آقران خود شده است.¹³ الگوی آن دختر جوان ایرانی را به یاد بیاوریم که در 1918 بر عرشهء یک

¹⁰ ترجمهء مقالهء منتشر شده در مجلهء علمی چاپ پاریس (*Le Monde musulman*) در کتاب زیر به چاپ رسیده است: م. پاولویچ و ایرانسکی، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمهء هوشیار، تهران، 1330، صص 51-52.

¹¹ یاد آور شویم که در جنبش بایبه ی زنجان نیز به هنگام رویارویی با نیروهای دولتی، عده ای دختر جوان تصمیم به شرکت در نبرد گرفتند و با کسب اجازه از رؤسای خود به لباس نظامی در آمدند. جالب است سردهسته این دختران خود را «رستم علی» نامید، که اشاره ایست به توانائی های رستم و معیار های اخلاقی امام اول شیعیان.

¹² *The Strangling of Persia*, New York, 1912.

¹³ به نقل از *عالم نسوان*، سال 3، ش. 3، بهمن 1301 ژانویه 1923.

کشتی در یکی از بنادر بحر خزر به یک فرانسوی گفت: «جنگ ملت‌ها پایان یافته است. اکنون جنگ طبقات سخت در جریان است. من نمی‌توانستم در میان برادرانم سرباز شوم، لکن اکنون برای انقلاب مبارزه خواهم کرد و به ارتش میرزا کوچک خان خواهم پیوست» آیا برآستی یک الگوی غربی بود؟ این نو شهامت‌ها و هم‌وردی‌ها از دیر باز در تاریخ و ادبیات ایران وجود داشته است. علاوه بر نمونه گردآفرید در *شاهنامه*، *داراب‌نامه* از دختری یاد می‌کند که در عین شجاعت و بی‌باکی، به فنون جنگی [کمند اندازی و تیراندازی آشنائی داشت و در راه نیل به مقصود خود از کشتن دشمن ابا نداشت.^{۱۴} در منظومه بس زیبایی *همای و همایون*، اثر خواجه کرمانی، همایون در لباس رزم به جنگ تن به تن با همای می‌پردازد.^{۱۵}

صحبت صریح در سند سوم از محرومیت زنان از حق رأی بی‌شبهت به مقرراتی نیست که خواجه نظام الملک در *سیاستنامه* اش در نفی دخالت زنان در سیاست آورد. مقرراتی که امری یا اقدامی را نفی میکند قاعدتاً حکایت از خواست بر آن امر یا اقدام دارد. روشن است که مادامی که هوپیمایی وجود ندارد مقرراتی هم برای پرواز هوپیمانها معنی ندارد. بر همین نسق، پیشنهاد طرح حق رأی زنان از طرف وکیل الرعایا هم نمی‌تواند از قوانین بیولوژیک نشأت گرفته بوده باشد، بل باید ناشی از یک حس اجتماعی-سیاسی نزد زنان و مردان منتج شده بوده باشد.

در پایان، اضافه کنیم که هنوز نکات دیگری در مورد جایگاه زنان در ارتباط با این سند‌ها می‌توان گفت، اما چون نظر معطوف به شیوه تاریخنگاری مشروطه بود، به همین جا بسنده می‌کنیم.

سند 3

پیشنهاد حق رأی برای زنان و رد آن در مجلس دوم شورای ملی

گزارش خبرنگار تایمز از تهران، 9 اوت 1911^{۱۶}

حامیان حق رأی زنان بایستی ممنون باشند که حتی در بُحْبُحهء دشواری‌ها و گرفتاری‌های ایران در حال حاضر، که پادشاه پیشین [محمد علی شاه] پرچم افراشته و جنگ داخلی در جریان است،^{۱۷} یک حامی حق زنان در مجلس ایران پیدا شده است. او کسی جز حاجی وکیل الرعایا، نماینده همدان نیست که در سوم اوت مجلس را با دفاع جانانه خود از حقوق زنان در شگفتی کرد. مجلس در حال مذاکره آرام نظامنامهء [انتخابات] بعدی بود که باید در پائیز انجام گیرد و به مادهء مربوط به محرومیت زنان از حق رأی رسیده بود. مذاکره بر سر مسئله‌ای به این روشنی غیرضروری به نظر می‌رسید، و هنگامی که وکیل الرعایا به پشت تریبون رفت و صریحاً اعلام کرد که زنان صاحب روح و حقوق اند و بایستی حق رأی [هم] داشته باشند، لرزه به تن مجلسیان افتاد.

آری، تا کنون وکیل الرعایا سیاستمداری جدی بوده است، [اما] مجلس به نطق جنجالی او با سکوت مرگباری گوش داد^{۱۸} و نمی‌توانست بداند که آیا این یک شوخی بیموقع بود یا اظهاریه‌ای جدی. سخنران از علماء خواست از پشتیبانی کنند، اما حمایتی دیده نشد. مجتهدی که وی با دست به او با اشاره برد از جای خود بلند شد و رسماً اعلام کرد که هرگز در زندگی

^{۱۴} *داراب‌نامه*، تهران، به نقل از م. راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، 1341، ج. 2، ص 392.

^{۱۵} تهران 1370، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، صص 146 به بعد.

^{۱۶} "Women's Rights in Persia, Appeal for the Suffrage in the Mejliss," *The Times*, 22 August 1911.

^{۱۷} اشاره است به حمله^۲ نظامی محمد علیشاه با نیروهای قزاق برای دست اندازی به تاج و تخت کشور است، که توسط نیروهای انقلابی مشروطه دفع شد.

^{۱۸} بسیار از آنان از اعضای حزب دمکرات بودند.

نگوینختانه اش گوش هایش با چنین اظهارات ناپاکی مورد حمله قرار نگرفته بودند. او با حالی عصبی و تهییجی او تکذیب کرد که زنان روح و حقوقی دارند، و اعلام داشت یک چنین آئینی به معنای پایان اسلام می بود. شنیدن آن در مجلس کشور ملت موی را بر تن او سیخ کرده بود. این ملا بجای خود نشست و مجلسیان با ناراحتی در کرسی های خود جابجا شدند. رئیس مجلس آن ماده را به شکل اصلی اش برگرداند و از تند نویسان خواست که در روزنامه مذاکرات مجلس ازین رویداد ناگوار هیچ ذکری نکنند. مجلس با کف زدن او را تأیید کرد و با نفسی راحت به مذاکره پیرامون موضوعاتی پرداخت، که از اندیشه به اینکه زنان ممکن است صاحب روح باشند ناراحتی کمتری را موجب می شوند.

در عین حال، شاید برخی از نمایندگان تردید خود را در این مورد که زنان صاحب روح نیستند گاه بگاه و خصوصی بیان کنند.

نامه وارده از یک منبع معتبر¹⁹

خبرنگار شما در تهران در گزارش بامزه خود مورخ 9 اوت (که در شماره 22 اوت تحت عنوان «حقوق زنان در ایران» نشریافت) به مذاکره در مورد ماده حق رأی زنان اشاره می کند که در آن زمان در مجلس مطرح بود. او می گوید هنگامی که نوبت ماده ای رسید که اشعار می دارد «هیچ زنی حق رأی نخواهد داشت»، حاجی وکیل الرعایا، وکیل مجلس، اعلام داشت که زنان دارای روح و حقوق هستند، و بایستی حق رأی داشته باشند، او مجتهد مشخصی را فراخواند که ازو پشتیبانی کند. سپس خبرنگار شما وصفی از مجتهد نامبرده به دست می دهد، که طی آن، از جمله این سخن را به او نسبت می دهد که «زنان صاحب روح نیستند» و «یک چنین آئینی به معنای پایان اسلام خواهد بود».

شریحی که خبرنگار شما به دست می دهد با اظهارات مذاکره کنندگان مطابقت ندارد، و متن چاپی آن اظهارات در برابر ما قرار دارد که ترجمه اش در زیر می آید:

« حاج [محمد تقی] وکیل الرعایا [نماینده همدان]: اجازه می خواهم بپرسم به چه دلیل زنان بایستی از حق رأی محروم باشند؟ آیا آنان بشر نیستند؟ آیا آنان حق ندارند همان حقوقی را داشته باشند که ما [مردان] داریم؟ من از علماء (اهل علم دین در مجلس) استدعا می کنم [به این نکه پاسخ] دهند.

«شیخ اسدالله: ما نباید در این مورد مذاکره کنیم، زیرا مغایر رسم مجلس اسلامی است. اما دلیل حذف [حق رأی] زنان اینست که خداوند توانایی لازم برای شرکت در سیاست و انتخاب نمایندگان مجلس ملی را به آنان اعطاء نکرده است. آنان جنس

¹⁹ “Women’s Rights in Persia,” [Letter from Persia] *The Times*, 28 August 1911.

²⁰ برای متن مذاکرات مجلس مدیون ب.م. هستم که متن آن را در اختیارم گذاشت.

²¹ همین متن در سخنرانی های مدرس به کوشش حسین مکی (مدرس قهرمان آزادی، تهران 1358، ج. 1، صص 89-90) نیز آمده است. آنچه مکی در مورد تدوین مقررات حقوق زن در دوران انتخابات مجلس هفدهم در زمان مصدق نوشتهء تداوم همان فکر مدرس است:

«در دوره 17 مجلس، یعنی [در] زمان دکتر مصدق، که طرح قانون انتخابات تهیه و منتشر گردید، آیت الله حاج حسین بروجردی مرجع تقلید نگارنده را به قم فراخواند و به وسیله من به دکتر مصدق پیغام داد که در قانون انتخابات برای نسوان حق انتخاب کردن قائل شده اید. این قانون خلاق قانون اسلام است و، اگر اصراری در این مورد داشته باشید، با تمام قوا قیام خواهم کرد. ضمن این صحبت ها گفتم: یعنی می فرمایید یک نفر زن تحصیل کرده دیپلمه یا لیسانه، یا دکتری حق انتخاب ندارد، ولی یک نفر [مرد] بیسواد که با دو تومان می توان رأی او را خرید حق انتخاب دارد؟ خوبست که فقط در قانون نوشته شود که هر کس سواد خواندن و نوشتن را دارد و می تواند شخصاً رأی خود را بنویسد حق انتخاب خواهد داشت. آیت الله بروجردی گفتند: خیر، فقط مردان می توانند در انتخابات شرکت کنند و شما هم پیغام من را به دکتر مصدق برسانید. پس از مراجعت از قم، [هنگامی] که روزنامه ها علت مسافرت را پرسیدند، گفتم [مذاکره] در باره فرهنگ بود، زیرا در آن موقع مصلحت ندیدم موضوع را علنی نمایم، چون موجب بروز اختلافاتی می شد و کشمکش در می گرفت که با اوضاع و احوال آن روز و راه انداختن جنگی نظیر جنگ های حیدری- نعمتی صحیح نبود، ولی پیغام را عیناً به آقای دکتر مصدق برسانیدم و دکتر مصدق هم قانون انتخابات را مسکوت گذارد.»

ضعیف تر اند و همان توانایی قضاوت مردان را دارا نیستند. با این همه، حقوق آنان نباید پایمال شوند، بلکه باید، چنانکه خداوند توانا در قرآن فرموده است، به دست مردان حراست شوند.

اصل مذاکرات مجلس پیرامو حق رأی زنان

برغم دستور رئیس مجلس، تند نویسان مذاکرات مربوط به محرومیت زنان از حق رأی را ثبت کردند. متن ثبت شده که قاعداً نباید با اصل مذاکره تفاوتی داشته باشد، نشان می دهد که هم گزارش خبرنگار **تایمر نادقیق** است و هم تصحیح منبع مورد اعتمادش. متن اصلی نشان می دهد که، نخست، سخنان وکیل الرعایا از جانب هیچکدام به دقت گزارش نشده بود؛ و، دو دیگر، منبع مورد اعتماد سخنان سید حسن مدرس را بجای سخنان شیخ اسدالله گرفته بود، که اصلاً ربطی به حق زنان نداشته بود و پیرامون یک نکته دستوری ایراد شده بود؛ و سوم گفته های ذکاء الملک فروغی را از قلم انداخته بود. مذاکره به نحو زیر ثبت شده است:

جلسه 28 مجلس شورای ملی، دوره دوم، پنجشنبه 8 شعبان 1329، برابر 13 برج اسد [مرداد] 1290 هجری، برابر با 4 اوت 1911^۲

«ماده 4- اشخاصی که از حق انتخاب نمودن مطلقاً محرومند: اول، نسوان؛ دوم، اشخاص خارج از رشد و آنها که تحت قیمومیت شرعی هستند؛ سوم، تبعه خارجه؛ چهارم، اشخاصی که خروجشان از دین حنیف اسلام در حضور یکی از حکام شرع جامع الشرایط به ثبوت رسیده باشد؛ پنجم، اشخاصی که کمتر از بیست سال داشته باشند؛ ششم، ورشکستان به تقصیر؛ هفتم، متکدیان و اشخاصی که به وسایل بیشرافانه تحصیل معاش می نمایند؛ هشتم، مرتکبین قتل و سرقت و مقصرینی که مستوجب مجازات قانونی اسلام شده اند، و معروفین به ارتکاب قتل و سرقت و امثال آن [ها]، که شرعاً برائت خود را حاصل نکرده باشند؛ نهم، اهل نظام بر و بحری، به استثنای صاحبمنصبان افتخاری ... (ص 153، روزنامه رسمی کشور)

حاج [محمد تقی] وکیل الرعایا [نماینده همدان]: بنده خیلی جرئت می کنم و عرض می کنم که در آن [ماده] اول محروم کردن نسوان است، که یک قسمت از مخلوق [ان] خداوند است [اند] که آنها را [از حق رأی] محروم کنیم. با کدام دلایل منطقی می توانیم آن ها را محروم بکنیم. من جرئت کردم، اگر ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، در هر صورت، ما محکوم به عمل کردن به قرآن ایم. آن ها که نمی خواهند [ه] بروند، و نخواهند، که مجبور به اطاعت نیستند. پس باید بدانیم در اینجا چه دلیلی داریم که آن ها را باید محروم بکنیم. اول کسی که این طوق را به گردن خودش بیاندازد بنده هستم؛ و اگر می خواهیم، ببینیم به چه جهت آن ها در [خانه] بنشینند. اگر بگوییم باید [در خانه] محفوظ باشند، این شرط روی دادن آنها لازم نیست که داخل مردها بشو [ن]د. ممکن است خودشان عالم داشته باشند، همه چیز داشته باشند. این مخلوق [ان] خدا تا چه وقت محروم باشند. یک جماعت محبوب خدا آن قدر به ذلت باشند که یک چیزی که نشانه انسانیت است از آن ها بروز کند [نکنند؟]. کم کم عقب کشیدیم، تا باندازه ای عقب کشیدیم [که] در زیر ابر پنهان شدیم.

[میرزا محمد علی خان] ذکاء الملک، نماینده تهران و مخبر کمیسیون [یک نزاع خیلی بزرگی است این مسئله. ولی مترقب نبودیم که اینجا پیش بیاید. عرض می کنم بنده گویا از همه کس بیشتر هواخواه این هستم که زن ها یک حقوق عمده ای داشته باشند، خیلی ترتیب زندگانی صحیحی داشته باشند، و حقوق ثابتی معینی که دارند داشته باشند. عرض کردم این یک نزاع بزرگی است و بنده مترقب نبودم که حالا این مذاکره پیش بیاید، و بنده هم خیلی مشتاق هستم که ترتیب حال نسوان در این مملکت خوب باشد و ترقی نمایند؛ و از این زندگانی، که در واقع زندگانی [یک] محبوس است، ازین بیرون بیایند؛ و هیچکس نیست که متأسف نباشد از اینکه وضع زندگانی آن ها خوب نیست، ولی اینکه ما سلب آن حق را از آن ها کرده ایم به دلیل و برهان نیست که توضیح بدهم. هر وقت که ممکن بود زن ها بیایند شرکت در انتخابات بکنند، و رأی بدهند، فوراً تصدیق خواهند کرد. [فرموش نکینم که ذکاء الملک فروغی، چه در زمانی که نخست وزیر رضاشاه بود و چه هنگامی که پس از فرار او، در فردای شهریور 1320، از نو نخست وزیر شد، هرگز نگفت که وقت آن رسیده بود که زنان از حق طبیعی

رأیشان برخوردار شوند!

[سید حسن] مدرس [قمشه ای]: از اول عمر تا حال بسیار [رویدادها] در بر و بحر اتفاق افتاده بود برای بنده، ولی بدن بنده به لرزه نیامد، و امروز بدنم به لرزه در آمد. اشکال بر کمیسیون اینکه اولاً نباید نسوان را در [ردیف] منتخبین برد، که [چه] از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوان هستند، مثل اینکه بگویند از دیوانه ها نیستند، سُفها نیستند. این اشکال است بر کمیسیون. و اما جواب [ی که] ما باید بدهیم از روی برهان [باشد]. نزاکت و غیر نزاکت رفاقت [یا عدم رفاقت] است. از روی برهان باید صحبت کرد، و برهان اینست که امروز ما هرچه تأمل می کنیم می بینیم خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است، که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند. مستضعفین و مستضعفات، و آن ها [زنان] از آن نمره [شمار] اند، که عقول آن ها استعداد ندارد، گذشته ازین که در حقیقت نسوان [که] در مذهب اسلام ما تحت قیمومیتند: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، در تحت قیمومیت رجال هستند. مذهب رسمی ما اسلام است. آن ها [که] در تحت قیمومیت اند ابداً حق انتخاب نخواهد داشت. دیگران باید حفظ حقوق آن ها را بکنند که خداوند هم در قرآن می فرماید در تحت قیمومیت اند و حق انتخاب نخواهند داشت، هم [در امور] دینی و هم [در امور] دنیوی. این مسئله [ای] بود که اجمالاً عرض شد ... پس هر جا که قانون اسلام است، باید دقت کرد سرِ موئی بر خلاف نباشد. ... (همان، ص 153)^{۲۱}

سرانجام، مجلس با افزودن شاهزادگان بلافصل، ابناء و اخوان پادشاه بر شرایطی که کمیسیون آورده بود، لیست محرومان از حق رأی، از جمله زنان، را تصویب کرد.